

بررسی فقهی قاعده ارشاد جاهل

عبدالله امیدی فرد^۱، مرضیه پیلهور^{۲*}

۱. دانشیار، رشته فقه و مبانی حقوق دانشگاه قم

۲. دانشجوی دوره دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۲۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۳۰)

چکیده

بر اساس قاعده ارشاد، واجب است فرد جاهل در اصول دین، عقاید و معارف الهی و احکام شرعی هدایت شود. از نظر علما ارشاد جاهل به احکام شرعی واجب است و برای اثبات آن به آیاتی نظیر آیه شریفه نقر و سؤال و روایات کثیری استناد شده است. ولیکن در وجوب ارشاد به موضوعات، بین فقها اختلاف هست و اکثراً معتقدند که اقتضای ادله قاعده ارشاد، وجوب ارشاد در جهل به حکم است و دلیلی بر وجوب ارشاد در موضوعات وجود ندارد و حتی برخی در صورت اذیت شدن جاهل بر اثر اعلام یا افتادن در عسر و حرج آن را حرام دانسته‌اند. اما ارشاد در موضوعات مهمی مانند جان و ناموس، از این حکم مستثنا شده و ارشاد در آنها واجب است. همچنین نسبت قاعده «ارشاد» یا قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» عموم و خصوص مطلق بوده و با وجود تشابهاتی نظیر حکم تکلیفی وجوب، نسبت آن با «امر به معروف و نهی از منکر» به دلیل اختلاف آنها در موضوع تباین است.

واژگان کلیدی

ارشاد، ارشاد در احکام، ارشاد در موضوعات، جاهل، قاعده.

مقدمه

اهمیت قواعد فقه و جایگاه آنها در تاریخ فقه اسلامی به‌خوبی روشن است. وجود قواعد عام و اصول کلی که از طریق تفریع آنها به فروع جزئی و تطبیقشان با موارد و مصادیق خاص، حکم وقایع و رویدادهای جاری روشن می‌شود، نشانه پویایی نظام حقوق اسلامی است. شناخت قواعد فقه که زیربنای فقه و حقوق اسلامی را تشکیل می‌دهد، سبب می‌شود که دانشجویان رشته فقه و حقوق و طلاب حوزه‌های علمیه، بیش شایان توجهی نسبت به درک مسائل فقهی پیدا کنند و دایره قدرت استدلال و تجزیه و تحلیل فقهی و حقوقی آنان افزایش یابد. فقهای اسلامی در معرفی قواعد و اصول کلی فقهی بسیار کوشیده‌اند و هرچند یک دسته از قواعد فقهی به‌طور کامل از نصوص (اعم از کتاب و سنت) گرفته شده‌اند و قواعد تنصیصی یا مأثوره نامیده می‌شوند؛ لیکن دسته دیگری از قواعد وجود دارد که فقها با ملاحظه ادله متعدد و اتخاذ وحدت ملاک، آنها را بیان کرده‌اند. کار فقها در زمینه این قواعد که به قواعد اصطیادی یا غیرمأثوره معروفند، استخراج ملاک و یافتن موازین و اصول مهم و معرفی آنهاست.

ارشاد جاهل نیز یکی از موضوعات مهمی بوده که در ابواب مختلف فقهی به‌صورت مختلف بحث شده، ولیکن همه ابعاد این موضوع به‌صورت منقح و کامل بررسی نشده است. آنچه در این مجال، مهم به‌نظر می‌رسد، این است که با بررسی و ارزیابی ادله و مستندات و تبیین قلمرو و مصادیق آن در فقه، ارشاد جاهل را به‌عنوان یک قاعده اصطیادی معرفی کنیم که به‌صورت عام در ابواب مختلف فقهی جریان دارد.

مفهوم ارشاد

رشد در لغت به‌معنای هدایت یافتن و «ارشاد» به‌معنای هدایت کردن است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۱۴۸) برخی رشد را خلاف غیّ معنا کرده‌اند و معتقدند رشد به هر چه ستایش‌شدنی باشد و غیّ به هر چه مذموم است، اطلاق می‌شود (جوهری، ۱۹۸۷، ج ۲: ۴۷۴). راغب اصفهانی با توجه به وجود این واژه و مشتقاتش در قرآن کریم، معتقد است که رشد مراتب مختلفی

دارد (راغب، ۱۴۰۲: ۱۹۶). شیخ طوسی نیز هدایت را دلالت به طریق رشد می‌داند (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۱). ارشاد نیز در لغت به معنای راهنمایی است و با توجه به اینکه معنای اصطلاحی آن تقریباً همان معنای لغوی است، تعریف اصطلاحی خاصی برای آن ذکر نکرده‌اند و اکثر فقها آن را به معنای راهنمایی بر خیر و مصلحت دنیوی و اخروی به کار می‌برند و حتی لفظ ارشاد بر تبیین نیز اطلاق می‌شود (جرجس، بی تا، ج ۱: ۱۳۳). ارشاد در متون فقهی اکثراً به شکل مضاف به کلمه جاهل در ابوابی نظیر طهارت و نجاست و معاملات به مناسبت آمده است. با توجه به اینکه کلمه ارشاد در متون دینی (کتاب و سنت) نیامده و در هیچ دلیلی «ارشاد الجاهل» بیان نشده، این لفظ از الفاظی نظیر هدایت کردن و آموزش دادن و مطلع کردن اصطیاد شده است و لذا در متون فقهی عناوینی نظیر اعلام، تبلیغ و تعلیم به جای ارشاد دیده می‌شود و گاهی در کلمات علما از «ارشاد الجاهل» به «تعلیم الجاهل» نیز تعبیر شده که در معنای عام، همان راهنمایی کردن است.

اقسام ارشاد

ارشاد از آن نظر که شاید در مقام درخواست دیگری یا بدون درخواست صورت پذیرد، منقسم به دو قسم است:

ارشاد ابتدایی: جایی است که بدون درخواست دیگری به ارشاد او و نشان دادن راه پرداخته شود که البته با توجه به موضوع آن، احکام متفاوتی بر آن بار خواهد شد. مثلاً اگر برای مجتهد تبدل رأی حاصل شود، چنانچه فتوای قبلی او موافق احتیاط باشد، اعلام آن به مقلدان واجب نیست و اگر مخالف احتیاط بود، واجب است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۵۹). مشخص است که در اینجا مقلدان چیزی درخواست نکرده‌اند، ولی مجتهد ابتدا باید به ارشاد ایشان، به حکم واقعی اقدام کند.

ارشاد استرشادی: آن است که پس از درخواست دیگری در خصوص حکم یا موضوعی، طریق واقع به او نمایانده و ارشاد شود. وجوب این قسم از ارشاد با استناد به آیه شریفه «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» اثبات خواهد شد. از نظر اکثر علما، این آیه دال بر وجوب تعلم و تحصیل احکام بر جاهل و وجوب تعلیم بر عالم است که در مباحث بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

مفهوم جهل و جاهل

برخی از لغویون جهل را خلاف علم یا نقیض العلم (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۱: ۱۲۹) معنا کرده‌اند. مرحوم مظفر نیز آن را «عدم العلم ممن له الاستعداد العلم والتمکن منه» تعریف کرده است (۱۴۰۲، ج ۱: ۱۷). راغب اصفهانی جهل را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. خالی بودن نفس آدمی از علم که از مهم‌ترین معانی جهل است.
۲. اعتقاد به چیزی، به خلاف آنچه در واقع است.
۳. انجام دادن فعل برخلاف آنچه باید انجام دهد، چه آن را صحیح بدانند چه ندانند (راغب، ۱۴۰۲: ۲۰۹).

در متون فقهی و حقوقی، واژه «جهل» عمدتاً در معنای لغوی به‌کار رفته است ولی دامنه کاربرد آن به مواردی که در آن نسبت به موضوع یا حکمی شک وجود دارد، یعنی شبهات حکمی و موضوعی نیز تسری یافته است؛ چرا که در این مواقع نیز نوعی جهل و ناآگاهی وجود دارد (مظفر، ۱۴۰۲، ج ۴: ۳۳۵).

در منابع فقهی و حقوقی، جهل از نظر منشأ تحقق آن، به جهل قصوری و تقصیری تقسیم شده است. در جهل قصوری، شخص متصف به جهل در شرایطی است که به‌هیچ‌وجه امکان دسترسی و آگاهی از احکام شرعی و قانون‌ها را ندارد. در جهل تقصیری، جاهل قدرت دستیابی به علم و قانون را دارد، ولی بر اثر کوتاهی و سهل‌انگاری خود در جهل باقی می‌ماند (احمد فتح‌الله، ۱۴۱۵، ج ۱: ۱۳۷؛ غروی تبریزی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۴۳).

تقسیم‌بندی دیگر جهل با توجه به چیزی که جهل به آن تعلق می‌گیرد، جهل به حکم و موضوع است. جهل به حکم یعنی شخص از حکم یا قانون آگاهی نداشته باشد و جهل به موضوع آن است که مکلف، از اصل حکم شرعی آگاهی داشته باشد، اما به موضوع ناآگاه باشد. تقسیم‌بندی دیگر جهل، انقسام آن به جهل معذر و غیرمعذر است. جهل غیرمعذر آن است که نمی‌تواند عذر قانونی یا اخروی برای جاهل به‌شمار رود، مثل جهل به عقاید و ارکان دین. در مقابل، جهل معذر آن است که فرد متصف به آن، مشمول عقاب نیست، مانند جهل آن دسته از مسلمانان بیرون از دارالاسلام که از احکام شرعی بی‌اطلاعند (سغناقی،

۱۴۲۳، ج ۴: ۱۷۲۴). اصولیین امامی، در بخش‌های مختلف اصول فقه و از جمله اشتراک احکام عالم و جاهل، به موضوع جهل پرداخته‌اند. به نظر آنان نسبت عالم و جاهل به احکام نفس‌الامری الهی (که در لوح محفوظ وجود دارد) یکی است و متوقف بودن وضع حکم شرعی بر علم مکلف به آن محال است. زیرا در این صورت تا زمانی که مکلف عالم به احکام نباشد، حکمی نیز وضع نمی‌شود، در حالی که آگاهی به احکام پس از وضع حاصل می‌شود (آخوند خراسانی، ۱۴۲۳، ج ۳: ۱۲؛ مظفر، ۱۴۰۲، ج ۳: ۳۲). اصولیین لزوم رجوع جاهل به عالم را برای برطرف کردن جهل خود و فراگرفتن احکام شرعی، یکی از ادله جواز تقلید دانسته‌اند (آخوند خراسانی، همان: ۵۳۹؛ مظفر، همان: ۱۴) و وجوب شرعی فراگیری احکام، از امور پذیرفته شده نزد عالمان اصولی است. چرا که عمل به احکام دین فقط در صورت علم به آنها ممکن است و علم اجمالی به وجود احکام نیز برای همگان حاصل شده، پس یاد گرفتن آنها ضروری خواهد بود و جهل به احکام عذر به‌شمار نمی‌آید (آخوند خراسانی، همان: ۴۲۵؛ روحانی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۴۲۰). هرچند طبق مفاد حدیث رفع (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵: ۳۶۹) ۹ چیز از جمله «آنچه نمی‌دانند» (مالایعلمون) از امت اسلام برداشته شده و از نظر اصولیین (صدر، ۱۴۰۶، ج ۱: ۳۴۳؛ واعظ الحسینی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۲۵۹) تعبیر «مالایعلمون» شبهات حکمی و موضوعی را دربر می‌گیرد، ولی به تصریح شماری از آنان شامل جهل تقصیری در شبهات حکمی نمی‌شود (حجتی بروجردی، بی‌تا، ج ۲: ۲۱۲). آنان احادیث دال بر معذور بودن جاهل را بر جهل ناشی از قصور حمل کرده‌اند (محمدتقی بروجردی، ۱۴۰۵، ج ۲: ۴۸۴) و عقل نیز عقاب بلابیان را در خصوص جاهل قاصر قبیح می‌داند، نه جاهل مقصر (مظفر، همان، ج ۳: ۳۲؛ واعظ الحسینی، همان، ج ۳: ۳۸).

مستندات قاعده ارشاد

ارشاد به معنای بیان کردن احکام برای شخص جاهل است. بنا بر قاعده ارشاد، بر عالم واجب است جاهل را در یادگیری مسائل دینی راهنمایی کند. به علاوه اینکه گاهی از این قاعده، به «وجوب اعلام کردن جاهل به عالم» نیز تعبیر می‌شود (مصطفوی، ۱۳۹۰: ۴۶). برای اثبات وجوب ارشاد جاهل می‌توان به ادله ذیل استناد کرد.

۱. ادله قرآنی

الف) آیه نفر

«فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون؛ چرا از هر گروهی از آنان طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند، شاید از مخالفت پرهیز کنند» (۱۲۲: توبه).

این آیه یکی از مهم‌ترین آیات قرآن کریم است که در مباحث حجیت خبر واحد، وجوب اجتهاد و تعلم احکام شریعت، حجیت فتوای مجتهد، جواز تقلید و وجوب ارشاد جاهل، مورد استناد علما قرار گرفته است. «نفر» در لغت به معنای تفرق و کوچ کردن آمده است (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۷: ۵۴۷). با توجه به اینکه «لولا» ی تحضیض (به معنای برانگیختن بر فعل) هنگامی که بر فعل ماضی داخل می‌شود، بر ملامت و مذمت دلالت دارد، در اینجا نیز به معنای «هلا و توبیخ» است (به معنای اینکه چرا کوچ نکردید) و ظهور در وجوب نفر دارد (ابن عاشور، ۱۴۲۱، ج ۱۱: ۶۱؛ آخوند خراسانی، ۱۴۲۳: ۲۹۸) و در زمینه اینکه منظور از نفر در این آیه، نفر علمی است یا نفر به منظور جهاد، اکثر مفسران منظور از این نفر را علمی دانسته‌اند (آلوسی، بی تا، ج ۱۱: ۴۹؛ زمخشری، ۱۳۹۱، ج ۸: ۳۲۲؛ طبرسی، ۱۲۴۷، ج ۲: ۹۲). منظور از تفقه در این آیه، فهم دقیق معارف دین است. اعم از اصول و فروع و آنچه به قرآن و علوم دین مربوط می‌شود (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۵: ۱۲۶). علامه طباطبایی نیز معتقد است که انذار قوم با فقاہت در تمامی جوانب میسر می‌شود نه بخشی از آن (۱۴۰۴، ج ۱: ۴۰۶). «انذار» در معنای لغوی به معنای ترساندن و اخبار مع التخویف است. به این معنا که بیان خبر شود، به طوری که در آن ترساندن و هشداردهندگی باشد (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۷: ۵۱۹؛ قرشی، ۱۳۶۴، ج ۷: ۴۱) با توجه به عبارت «لیتفقهوا و لینذروا» هدف تفقه، انذار کردن است و انذار انتقال معارف با ارشاد و اعلام یا تعلیم است. بدون شک، آگاهی بخشی و اعلامی که مد نظر قرآن است، شامل موارد جهل، نسیان، سهو و غفلت هم هست. به عبارت دیگر، انذار شامل

تمام اقسام جهل، یعنی جهل مطلق (اصلاً نمی‌داند) و نسیان (می‌داند و فراموش کرده) و غفلت (می‌داند و فراموش نکرده است، ولی الان ملتفت نیست) می‌شود. و نکته‌ای که از مفهوم انذار می‌توان برداشت کرد، این است که «تخویف» در انذار به غیر الزامیات، معنا ندارد. چرا که تخویف در فعل محرم و ترک فعل واجب وجود دارد و هشداردهندگی در هر چیزی که مخالفت مولی در آن متصور باشد، معنا پیدا می‌کند. بنابراین آیه از این جنبه ظهور دارد در اینکه انذار و ارشاد در امور الزامی، واجب است. در این آیه وجوب تفقه و انذار به قرینه «فلولا نفر من کل فرقه طائفه» وجوب کفایی است (طیب، ۱۳۹۳، ج ۶: ۳۳۳؛ زمخشری، ۱۳۹۱، ج ۲: ۳۲۳؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۱، ج ۱: ۶۱). اگر لفظ «من» در این آیه تبعیضیه باشد، یعنی همه افراد مقصود نیست، بلکه برخی از ایشان باید تفقه کنند و سپس به انذار پردازند و اگر «من بیانیه» باشد، به این معناست که گروه مذکور، باید تفقه کنند و به انذار پردازند. در هر دو صورت معنای آیه این خواهد بود که گروهی از هر طایفه موظفند به این وظیفه قیام کنند. عقل نیز به وجوب کفایی تفقه، حکم می‌کند (غروی تبریزی، ۱۴۱۰: ۳۳۳) چون بعد از آنکه برخی از افراد جامعه به این وظیفه قیام کنند، مطلوب مولا حاصل و وجوب آن از سایر افراد برداشته می‌شود. در این آیه شریفه، درباره علت وجوب نفر آمده است «لینفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» علت غایی نفر در این آیه، حذر مردم شمرده شده که متوقف بر انذار بوده و انذار نیز، نتیجه تفقه و فهم دین است. پس این آیه، بر وجوب یادگیری احکام به منظور ارشاد و انذار مردمانی دلالت دارد که عالم نیستند (مصطفوی، ۱۳۹۰: ۴۶). بنابراین، بر عالم به معارف و احکام اسلامی واجب است که احکام و معارف دین را برای مردم بیان کند و به آنها تذکر دهد که نادیده گرفتن و مخالفت با احکام الهی، موجب کیفر است و این عمل مصداق انذار محسوب می‌شود. دلالت این آیه بر وجوب بیان احکام برای مردم و ارشاد آنان، به عنوان مقدمه حذر مردم از مخالفت با احکام دین و حذر آنان از کیفر و عقاب الهی کامل است. آیت‌الله خوئی در این رابطه می‌فرماید: شکی در وجوب اعلام احکام کلی دین، به شخص نیست و آیه نفر و روایاتی که بر تعلیم و تعلم دلالت می‌کنند، آن را می‌رساند (خوئی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۱۲۲).

محقق عراقی نیز می‌گوید: ظاهر آیه سؤال و نفر و امثال آن، بر وجوب ارشاد جاهل در احکام کلی دلالت دارد (محقق عراقی، ۱۳۶۸: ۳۱). بر اساس این آیه شریفه، هدف از تحصیل علم و تحمل مشقت سفرهای علمی، در مرحله اول، آشنایی با معارف دین (لیتفقها) و سپس انذار و ارشاد مردم است (لینذروا) و این همان وظیفه علماء برای ارشاد جاهلان محسوب می‌شود و وجوب ارشاد در عرصه احکام شرعی، متعلق به کسانی است که عالم به احکام دین بوده و با شیوه‌های مختلف انذار، ابلاغ، اعلام، تعلیم، تذکر و نصیحت و ... وظیفه دارند تا جاهلان را نسبت به خروج از دایره شرع هشدار دهند.

ب) آیه سؤال (نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷).

دومین دلیل از ادله قاعده ارشاد جاهل «فاسئلوا اهل الذکر ان کتم لاتعلمون» است که در دو جای قرآن بیان شده است. راغب اصفهانی می‌گوید: «الذکر» به معنای یادآوری و یادآوری نیز، گاهی بعد از فراموشی است و گاهی برای ادامه حفظ کردن و به خاطر سپردن خواهد بود (راغب، ۱۴۰۲: ۳۲۸). اصطلاح «اهل الذکر» با توجه به معنای لغوی آن، کسانی هستند که سنخیت و شایستگی یادآوری و یاد دادن به دیگران را داشته باشند. دیدگاه‌های مختلفی در زمینه اینکه «اهل ذکر» چه کسانی هستند، وجود دارد و برخی آن را «اهل کتاب» دانسته‌اند (علامه طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱۴: ۳۵۶؛ طبری، ۲۷۲: ۱۳۵۶). در برخی روایات، اهل بیت (ع) خود را به عنوان «اهل ذکر» معرفی کرده‌اند. مانند روایتی از امام رضا (ع): «فحن اهل الذکر الذین قال الله تعالی فاسئلوا اهل الذکر» (حویزی، ۱۳۸۳، ج ۵: ۳۶۳).

برخی از علما نیز، «اهل ذکر» را منحصر در اهل بیت معرفی کرده‌اند (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲: ۱۷۲) ولیکن اکثریت علما، به‌ویژه متأخرین معتقدند که مراد از «اهل ذکر» اهل علمند و شامل متخصصان و عالمان هر زمان می‌شود و اهل بیت یکی از مصادیق آن است (شیخ انصاری، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۸۸؛ غروی تبریزی، همان: ۷۹؛ آخوند خراسانی، همان: ۴۷۳). علما در بحث‌های مختلف، مانند حجیت خبر واحد و اثبات جواز تقلید به این آیه استناد کرده‌اند. برخی از علما نیز در اثبات وجوب ارشاد جاهل در احکام کلی، به ظاهر آیه استناد کرده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۴۸).

مدلول مطابقی آیه سؤال به قرینه «ان کنتم لاتعلمون» تعلم و یاد گرفتن و آگاهی پیدا کردن است. بنابراین، پرسیدن برای یاد گرفتن و دانستن است و از نظر علما بین وجوب سؤال از کسی و وجوب جواب از او ملازمه وجود دارد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۲۸۸؛ حیدری، ۱۳۷۸: ۲۲۱). به این معنا که اگر کسی ملزم به سؤال از فقیه یا صاحب علم باشد، مستلزم آن است که برایشان هم، واجب و لازم باشد که جواب دهند و الا اگر ملزم به جواب دادن نباشد، وجوب سؤال معقول نیست. به این ترتیب، آیه سؤال دال بر وجوب ارشاد از ناحیه عالم است. مطلبی که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد، این است که با توجه به روایاتی نظیر روایت حسین بن محمد که از امام رضا(ع) در مورد «فستلوا اهل الذکر» سؤال می‌کند، امام(ع) می‌فرماید: «نحن اهل الذکر و نحن مسئولون» و سپس در جواب سائل که می‌پرسد آیا جواب دادن بر شما واجب است؟ می‌فرماید: «ان شئنا فعلنا و ان شئنا لم نفعل» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۲۱۰). ممکن است به نظر برسد که آیه سؤال که به‌طور مطلق، دال بر وجوب ارشاد و پاسخ از طرف علماست، با روایاتی به این مضمون که امام معصوم(ع) می‌فرماید که اگر بخواهیم پاسخ می‌دهیم و اگر بخواهیم پاسخ نمی‌دهیم، منافات داشته باشد. ولیکن با دقت در این مسئله که اهل بیت(ع) جانشینان بر حق پیامبر گرامی اسلام(ص)، در امر هدایت دینی و اخلاقی مردم هستند و هرگز نمی‌توانند نسبت به جهل مردم بی‌تفاوت باشند، متوجه خواهیم شد که بین محتوای این روایات و مضمون آیه تنافی وجود ندارد. بلکه بدون شک این روایت ارشاد به این نکته دارند که در برخی موارد، پاسخ به سؤالات دیگران، بنا به دلایلی برای معصوم ممکن نیست. پس این گروه از روایات (با توجه به ادله‌ای که دلالت بر وجوب تقیه بر معصوم در موارد خاص دارند) دال بر آن هستند که در صورت نبودن مانع مثل مفسده و ضرر یا تقیه، پاسخ به سؤالات مردم و ارشاد جاهلان واجب است. بنابراین این روایات در مقام تقیید اطلاق آیه سؤال بوده و وجوب ارشاد جاهل را به مواردی مقید می‌کند که مانعی مثل وجود مفسده یا تقیه یا ... در کار نباشد.

به‌طور کلی باید گفت مسئله رجوع به متخصصان در هر موضوعی، امری پذیرفته‌شده و عقلایی است، هم در امور دینی و هم امور دنیوی و باتوجه به اینکه، جهل عذر نیست،

وظیفه جاهل، پرسیدن و دانستن تکلیف اوست و لازمه وجوب پرسش، وجوب پاسخ به آن است. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل است که: «لاینبغی للعالم ان یسکت علی علم ولا ینبغی للجاهل ان یسکت علی جهله و قد قال الله تعالی فستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» (السیوطی، ۱۴۰۴، ج ۷: ۱۳۳). بنابراین ظاهر آیه سؤال نیز، مانند آیه نفر، بر وجوب ارشاد جاهل دلالت می‌کند.

ج) آیه کتمان

برخی از آیات شریفه قرآن، کتمان حق و علم و ما نزل الله را، به شدت تحریم کرده‌اند. در زمینه کتمان علم، حدود ۱۵ آیه وجود دارد که از جمله آنها آیه ۱۵۹ سوره بقره است که می‌فرماید: «ان الذین یکتُمون ما نزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون؛ کسانی که بینات و هدایتی را که ما نازل کردیم، بعد از اینکه برای مردم بیان کردیم، پنهان می‌کنند، آنها را خداوند و لعن‌کنندگان لعن می‌کنند» (بقره: ۱۵۹).

«کتمان» مصدر کتم، در لغت به معنای نقیض اعلام و ستر و اخفاء است (ابن‌منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۲: ۵۰۶؛ ابن‌احمد، ۱۴۰۹، ج ۵: ۳۳۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۲: ۷۰۲). «اخفاء» نیز مصدر خفی به معنای ستر و پوشاندن است (ابن‌احمد، همان، ج ۴: ۲۱۳؛ حماد، ۱۴۱۴، ج ۴: ۴۲۴). کتمان حق به واسطه تعدد آیات و وجود نهی و لعن و وعده عذاب بر آن مفید حرمت است (مظفر، ۱۴۰۲، ج ۳: ۱۶۰؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۹۲؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۹، ج ۲: ۴۶) و وقتی کتمان حرام باشد، اظهار واجب می‌شود (صدر، ۱۴۰۶، ج ۱: ۲۸۶؛ فاضل لنکرانی، همان) و البته وجوب اظهار تبعی محسوب و به تبع نهی از کتمان واجب می‌شود.

ظهور آیات کتمان، شامل همه حقایق موجود در دین می‌شود و به عبارتی مجموعه «ما انزل الله» را دربر می‌گیرد. بنابراین به معارف ویژه‌ای اختصاص ندارد، هرچند در برخی آیات به کتمان نبوت پیامبر (ص) به شکل خاص اشاره (بقره: ۱۴۶ و ۱۵۹) ولیکن نبوت پیامبر (ص) به عنوان مصداق و مورد بیان شده و بنابراین دانش‌ها و معارفی که از طریق دین

به دست بشر رسیده، موضوع و متعلق کتمان است. علامه طبرسی در تفسیر آیه کتمان می‌فرماید: این آیه دلالت دارد بر آنکه کتمان حق، در موارد مورد نیاز به اظهار آن، از گناهان کبیره است و هرکس چیزی از اعلام دین را پنهان کند، بر او لازم می‌آید، آنچه از عذابی که خداوند وعید داده است (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۱: ۲۱۰). لازمه حرمت کتمان که از ظهور آیات کتمان برداشت می‌شود، وجوب اظهار حقایق و ما انزل الله است و در حقیقت منظور از مکتوم در آیات، معارف دینی اعم از احکام و مسائل اعتقادی یا حقی است که از ناحیه خدا آمده باشد.

قدر متیقن از این آیات، آن است که کتمان احکام الزامی حرمت دارد. اما در اینکه آیا امور غیردینی یا امور دینی غیرالزامی را نیز شامل می‌شود، می‌توان گفت که اطلاق آیه دال بر آن است که کتمان مجموعه «ما انزل الله» اعم از احکام الزامی و غیرالزامی حرام است و در مقام شک به اطلاق آیه، زمانی می‌توانیم از طریق اجرای مقدمات حکمت به این نتیجه برسیم که کلام مولا مطلق است که دلیلی بر تقیید نداشته باشیم، ولیکن باید توجه داشت که لعن خداوند و لاعنین در این آیه شریفه، قرینه‌ای بر تقیید اطلاق این آیه است و نشان می‌دهد که مقصود شارع مقدس، کتمان احکام الزامی و امور مهم است، چرا که در زمینه کتمان امور جزئی و احکام غیرالزامی، لعن و وعده عذاب متصور نیست. همچنین، «ما» در آیه شریفه به دلیل اطلاق آن، هم احکام و هم موضوعات را شامل می‌شود، اما با توجه به اختلاف نظر علما درباره وجوب ارشاد در موضوعات (که در مباحث بعدی به آن پرداخته خواهد شد) می‌توان گفت «مانزلنا من البينات و الهدی» شامل موضوعاتی است که شارع به هیچ وجه راضی به ترک آن نیست و بنابراین، اظهار و اعلام و ارشاد به چنین موضوعاتی واجب است. همچنین با توجه به اینکه بخشی از آیات مربوط به کتمان، در زمینه کتمان نبوت پیامبر یا شخص پیامبر و کتمان علایمی است که نشان‌دهنده نبوت پیامبر اکرم (ص) است (که مربوط به موضوع خواهد بود) می‌توان نتیجه گرفت که وجوب اعتقاد به نبوت پیامبر به شکل خاص، موضوع خاصی است که باید حتماً بیان شود و نباید کتمان شود. نکته‌ای که از آیات مربوط به کتمان برداشت می‌کنیم، این است که در آیات مذکور، حرمت کتمان جنبه سلبی دارد، در حالی که در قاعده ارشاد، ترغیب به بیان و اظهار است و جنبه

اثباتی دارد. در آیات کتمان، حرمت کتمان، تأکید بیشتری دارد و مشخص است که اگر با عدم ارشاد، کتمان محقق شود، در این موارد ارشاد واجب خواهد شد. به عبارت دیگر، قدر متیقن از آیات کتمان در زمینه وجوب ارشاد جاهل، در جایی است که اظهار و ارشاد موجب خروج حقیقتی از مکتومیت شود. ولیکن وجوب ارشاد جاهل، اعم از آن است که کتمان صدق کند یا نکند. پس محدوده دلالت آیات کتمان درباره ارشاد جاهل، در مواردی است که عدم ارشاد مساوی با کتمان حق باشد که در این صورت ملازم حرمت کتمان، وجوب اظهار و ارشاد است. یعنی بر عالم به حقایق دین واجب و لازم خواهد بود که آن را بیان کند تا کتمان حق محقق نشود.

در برخی از آیات قرآن نیز بر ضرورت تبیین احکام الهی تأکید شده است. از جمله آیه ۱۸۷ سوره آل عمران: «واذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمونه». اصطلاح «تبیین» که مصدر ثلاثی مزید از ریشه «بان» به معنای ایضاح و وضوح و روشن ساختن است (قرشی، بی تا، ج ۱: ۲۵۷؛ جوهری، ۱۹۸۷، ج ۵: ۸۳؛ ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۳: ۶۷) در آیات قرآن، نشانگر آن است که منظور، تنها تلاوت آیات خدا یا نشر کتاب‌های آسمانی نیست. بلکه باید حقایق دین آشکار و در اختیار مردم گذاشته شود، تا به روشنی همه مردم، در آن آگاه شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۰۶).

در آیه فوق «لتبيننه» دلیل مستقلى بر وجوب ارشاد است و با قطع نظر از «لاتكتمونه» بر وجوب تبیین و ارشاد دلالت دارد. چرا که در این آیه، خداوند از علما میثاق گرفته است که حقایق را کتمان نکنند و آن را تبیین کنند. منظور از تبیین، بیان کردن احکام و معارف الهی و به معنای ارشاد است.

بنابراین به نظر می‌رسد هر چند ارشاد در آیات مربوط به کتمان برای خروج از کتمان بود، امر مستقل در این آیه به تبیین، دلیل مستقلى بر وجوب بیان احکام و حقایق الهی است. همچنین باید گفت که هر چند این آیه و آیات نظیر آن (نحل: ۴۴) که در آنها اصلاح «تبیین» به کار رفته، ظاهراً درباره یکی از مهم‌ترین وظایف پیامبران، یعنی تبیین احکام الهی سخن می‌گویند و بدون شک ائمه معصوم(ع) که وارث علم پیامبر اکرم(ص) محسوب می‌شوند، بیش از هر کسی از مراد واقعی خداوند آگاه و موظف بوده‌اند، با تبیین مراد و

مقصود واقعی خداوند، مردم جامعه را هدایت کنند (مکارم شیرازی، همان: ۲۰۷).

اما با توجه به اخبار و احادیثی که علما را وارث پیامبران می‌دانند و با استناد به آیه ۱۸۷ سوره آل عمران (واذ اخذ الله ميثاق ...) تبیین احکام و روشن کردن مقاصد واقعی خداوند، بعد از پیامبران و جانشینان معصوم آنها، بر عهده کسانی است که به علوم دینی آگاهند و ارشاد و راهنمایی مردم بر آنها واجب است. آیات دیگری نیز که بر وظیفه تبلیغی پیامبران و خصوصاً پیامبر اکرم (ص) دلالت دارند (مائده: ۶۷؛ احزاب: ۳۹) نیز دلیل دیگری در اثبات وجوب ارشاد جاهل هستند. منظور از تبلیغ در آموزه‌های دینی، رساندن شرع و دین خدا به مردم بوده که در آیات متعدد از وظایف اصلی پیامبران شمرده شده است و محتوای این تبلیغ را اموری چون دین و رسالات الهی و خیر و معروف تشکیل می‌دهد (آل عمران: ۱۰۴؛ توبه: ۷۱).

وظیفه اصلی عالمان دین، تبلیغ و رساندن پیام الهی به گوش مخاطبان و ارشاد آنان است. بر اساس ضرورت تبلیغ احکام دینی، علمای بزرگ اسلامی تبلیغ احکام کلی الهی، اعم از اصول و فروع دین را بر عالم واجب می‌دانند (خویی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۱۶۱؛ شیخ انصاری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۷). همان‌طور که آموختن علم دین و آگاهی از آن را در زمینه‌های مختلف اعتقادی و معارف دینی و در زمینه احکام کلی و مسائل فرعی، برای ابلاغ به افراد ناآگاه، واجب کفایی می‌دانند (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۷؛ غروی تبریزی، ج ۶۶: ۱۴۱۰) و بنا بر قول مشهور که گرفتن مزد بر واجبات را حرام می‌دانند (بجنوردی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۵۷) گرفتن اجرت بر تبلیغ واجب نیز حرام است (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷: ۱۴۲). شیخ انصاری نیز فرموده است که ادله تبلیغ، بر وجوب ارشاد جاهل دلالت دارند (همان).

آیه ۱۰۴ سوره آل عمران (ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر اولئك هم المفلحون) نیز به قرینه «لتكن منكم امة» که امر غایب است و ظهور در وجوب دارد، متعلق وجوب «يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر» است. از ظهور آیه مستفاد می‌شود که هر کدام از «يدعون و يامرون و ينهون» تکلیف خاص و در وجوب مستقل هستند.

می‌توان گفت یکی از مصادیق خیر، به‌ویژه در اخلاق اجتماعی، حس مسئولیت افراد

نسبت به دیگران است. منظور آیه این خواهد بود که باید گروهی در بین مردم، نسبت به آنان احساس مسئولیت داشته باشند و آنها را به سوی خیر و سعادت دعوت کنند و دعوت به خیر اعم است از اینکه اعلام کند یا تعلیم دهد یا تذکر دهد و یا حتی نصیحت کند. از این نظر واژه «دعوت» مانند واژه «انذار» در آیه نفر شامل تعلیم و ارشاد است. بنابراین دعوت دایره عامی دارد و شامل اعلام به مکلف و تعلیم او و تذکر به ناسی یا غافل همگی را شامل می‌شود. قدر متیقن از وجوب دعوت به خیر در این آیه، دعوت و ارشاد به فعل واجب و ترک محرمات و محدوده الزامیات است. هرچند واژه خیر مطلق بوده و شامل همه اموری می‌شود که به نحوی در سعادت و نیکی بشر دخیل هستند و به عبارت دیگر شامل انجام دادن مستحبات و ترک مکروهات نیز می‌شود، ولیکن امر وجوبی به دعوت تعلق گرفته است و قطعاً دعوت به انجام دادن امور مستحب و ترک مکروهات واجب نیست.

از جمع‌بندی آیاتی نظیر آیه نفر که دال بر وجوب انذار و ارشاد مردم ناآگاه و آیه سؤال که دال بر وجوب راهنمایی جاهل توسط اهل ذکر است و آیه کتمان که بر حرمت کتمان و در نتیجه وجوب اظهار علم دلالت دارد و آیات تبلیغ که دلالت بر وجوب ابلاغ و تبلیغ احکام دین از ناحیه علماست که از مصادیق ارشاد محسوب می‌شود و آیه تبیین که بر وجوب تبیین احکام شرعی برای مکلفان دلالت واضح دارد و آیه دعوت که دال بر وجوب دعوت مردم به سوی خیر و ناظر به بیان احکام و ایجاد انگیزه (دعوت) برای عمل به آنهاست، به این نتیجه می‌رسیم که بر عالم واجب است که جاهل را در یادگیری مسائل دینی راهنمایی کند. اما در خصوص اینکه ارشاد جاهل واجب عینی است یا کفایی، هرچند اصل در واجبات وجوب عینی است، ارشاد جاهل به قرینه «فلولانفر من کل فرقه طائفه منهم» و «لتکن امه منکم» واجب کفایی محسوب می‌شود.

۲. ادله روایی

الف) روایات مربوط به حرمت کتمان

در روایات بسیاری حرمت کتمان موافق با مضمون آیات قرآن مطرح شده است. به عنوان نمونه به یکی از این روایات اشاره می‌کنیم:

عن عبدالله بن مسعود: قال رسول الله (ص): «ایما رجل آتاه الله علما فكنمه و هو يعلمه،

لقی الله (عز و جل) يوم القيامة ملجماً بلجام من نار» (طوسی، ۱۴۱۴: ۳۷۷). در این روایت وعده عذاب بر کتمان‌کننده علوم الهی ظهور در حرمت کتمان دارد.

این گروه از روایات ظاهراً بیانگر تحریم در کتمان علم هستند و همان‌طور که در بحث آیات قرآن مطرح شد، قدر متیقن از حرمت کتمان، کتمان احکام کلی و الزامی است، به‌طوری که حرمت کتمان آنها در حدی بوده که خداوند وعده عذاب‌های شدید را به کتمان‌کنندگان داده است. روایات دیگری نیز وجود دارند که از آنها می‌توان وجوب ارشاد جاهل را با شرط تأثیرگذاری بر مخاطب استفاده کرد. از جمله این روایات، روایت امام صادق(ع) است که می‌فرماید: رحمت خدا بر کسی که محبت مردم را به‌سوی ما جلب می‌کند، پس آنچه قابل فهم است و می‌فهمند را برایشان می‌گوید و چیزی را که انکار می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند را نمی‌گوید (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۶۵) و حدیث امام رضا(ع) از اجدادش که فرموده است: «پیامبر(ص) می‌فرماید که ما معاشر انبیا امر شده‌ایم که با مردم به اندازه فهم و عقلشان سخن بگوییم» (همان: ۶۹).

در این روایت هدایت مردم به اندازه فهم و درک آنها مقید و در روایت قبلی نیز به احتمال تأثیرگذاری بر مخاطب اشاره شده است. همچنین با استناد به برخی روایات که در آنها نه‌تنها کتمان حرام اعلام نشده، بلکه واجب نیز شمرده شده، مثل روایت نقل‌شده در بحارالانوار که معصوم(ع) در آن فرموده است: «پرهیز کنید از اظهار اسرار خدا و بندگان و اوصیای پاک خداوند» (همان: ۶۴) یا «کتمان اسرار ما جهاد در راه خداست» (شیخ مفید، ۱۳۶۴: ۳۳۸) می‌توان دریافت که احکام و موضوعاتی که جنبه سرّی پیدا می‌کنند (اعم از مسائل سیاسی، دینی و ...) از دایره حرمت کتمان خارجند. چرا که ارشاد و اظهار در این موارد موجب ورود لطمه و ضرر بر امام یا مسلمانان یا احکام الهی می‌شود.

از جمع‌بندی این روایات وجوب ارشاد جاهل و حرمت کتمان استفاده می‌شود، به شرط اینکه: اولاً ارشاد تأثیر داشته باشد و ثانیاً سبب آشکار شدن اسرار و ورود ضرر به معصومین یا مردم یا احکام نشود. البته باید گفت همان‌طور که لازمه وجوب جواب اهل علم در صورت سؤال جاهل، وجوب پذیرش آن از مخاطبان است (شیخ انصاری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۸۸؛ حیدری، ۱۳۷۸: ۲۲۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۴۵۴).

ب) روایات دال بر بذل علم و وجوب تعلیم

این گروه از روایات، بر این دلالت دارند که هر کسی که در مسیر علم مراتبی را طی کرده است، باید سرمایه‌های علمی خود را به افرادی که شایسته و نیازمند به دانش هستند، بذل و انفاق کنند و در نشر علم و اعطای آن بخل نورزد. در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد، از جمله:

طلحہ بن زید عن ابی عبد اللہ (ع) قال: «قرات فی کتاب علی (ع): ان الله لم یأخذ علی الجهال عهدا یطلب العلم حتی اخذ علی العلماء عهدا یبذل العلم للجهال لان العلم کان قبل الجهل؛ از امام صادق (ع) نقل می‌کند که می‌فرمایند: "من این مطلب را در کتاب جدم دیدم که خداوند هیچ‌جا از جاهل به طلب علم عهد نگرفته تا اینکه قبل از آن از علما عهد گرفته است که علمشان را در اختیار دیگران قرار دهند، چرا که رتبه علم قبل از جهل است"» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۴: ۱).

ظاهراً این گروه از روایات بر این مطلب دلالت دارند که هر جایی که خداوند بر افراد جاهل امر کرده است که مطلبی را یاد بگیرند، به عالم نیز امر کرده است که این مطلب را آموزش دهد. به عبارت دیگر هر جا تعلم لازم باشد، تعلیم نیز واجب می‌شود. پس به استناد این روایات می‌توان گفت که بین وجوب تعلیم و تعلم، ملازمه شرعی وجود دارد، چرا که مضمون روایات این است که اگر جاهل در مسئله‌ای به راهنمایی و ارشاد نیاز دارد، باید عالمی در این زمینه، به تعلیم و ارشاد او بپردازد. از جنبه دیگر ظاهراً در این روایات «اخذ عهدا» بر وجوب دلالت می‌کند. به عبارت دیگر، عهدی که خداوند از عالمان گرفته است، ظهور در وجوب تعلیم و ارشاد دارد و این تکلیفی که متوجه عالم شده، همان ارشاد جاهل است. از جمله روایات دیگری که در این زمینه مطرح شده‌اند، روایاتی هستند که دال بر وظیفه علما در زمان ظهور بدعت هستند؛ مانند این روایت: «اذا ظهر البدع فعلی العالم ان یظهر علمه» (علامه مجلسی، ۱۴۰۱، ج ۴۸: ۲۵۲). مدلول روایت مذکور آن است که اگر بدعتی پیدا شود، عالمان باید علمشان را اظهار و بیان کنند. از عبارت «فعلی العالم» تکلیف الزامی عالم، در این زمینه مستفاد می‌شود، چون «علی العالم» نیز همان بیان امر است و ظهور در وجوب دارد. بنابراین به استناد این روایات، اگر در حوزه اعتقادات و اخلاق یا

احکام بدعتی به وجود آید، بر علما واجب می‌شود که برای رفع این بدعت به ارشاد و راهنمایی بپردازند.

ج) روایات دال بر نصیحت مؤمن

نصیحت از برترین صفات و فضایل انسانی است که نقش مهمی در ارتباط انسان با دیگران دارد. قرآن کریم پیامبران را به عنوان ناصح و خیرخواه معرفی می‌کند (اعراف: ۶۸). برخی لغویون، جامع‌ترین معنای لغوی نصیحت را خیرخواهی دانسته‌اند (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۴: ۲۳۰) همان‌طور که از نظر اصطلاحی نیز برخی از علمای اخلاق معتقدند که نصیحت در یک کلمه یعنی خیرخواهی و گفته‌اند در روایات نیز به ارشاد و راهنمایی مؤمن در آنچه به مصلحت و خیر و سعادت آنها باشد، عنوان نصیحت اطلاق شده است (نراقی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۸۱). از جمله روایاتی که در باب نصیحت وارد شده، حدیث ابن‌وهب از امام صادق (ع) است که فرموده‌اند: «يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۵۹۴) یعنی نصیحت مؤمن بر مؤمن دیگر واجب است. همچنین حدیث جابر به نقل از امام باقر (ع) از قول پیامبر (ص): «لينصح الرجل منكم اخاه كنصيحة لنفسه» (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۲: ۲۰۸)؛ یعنی هر کس از شما همان‌طور که خیرخواه خودش است، باید خیرخواه برادر مؤمنش نیز باشد. این روایات دلالت دارد بر اینکه، بر مؤمن آگاه به مسائل شرعی واجب است، مؤمن جاهل و ناآگاه را نصیحت کند (مصطفوی، ۱۳۹۰: ۴۷) و در واقع نصیحت مسلمانان، ارشاد آنها به سوی مصالحشان است (ابن‌اثیر، ۱۴۲۱، ج ۵: ۶۳). همان‌طور که در حاشیه کافی آمده است: منظور از نصیحت کردن مؤمن به مؤمن دیگر، راهنمایی او در جهت مصالح دین و دنیای او و کمک کردن به او و تعلیم دادن به اوست، اگر خود عالم نباشد (کلینی، همان، ج ۲: ۱۶۶). بنابراین از ظهور لفظ «يجب» در این روایت وجوب ارشاد جاهل مستفاد است و تصور اینکه وجوب در این روایت به معنای ثبوت باشد و به حکم تکلیفی ربطی نداشته باشد، خلاف ظاهر است (مصطفوی، همان).

۳. اجماع

آیت‌الله سید کاظم مصطفوی در کتاب ماه القاعده الفقهیه می‌فرمایند که در مورد مسئله وجوب ارشاد جاهل تسالم وجود دارد (مصطفوی، ج ۲۳: ۱۳۹۰). تسالم که در اصطلاح

فقهها به آن ارسال مسلم گفته می‌شود، یعنی اختلاف عادتاً ناممکن است. ارسال مسلم نیز به این معناست که این مطلب از نظر فقها، امری مسلم محسوب می‌شود و به عبارت دیگر چون مطلب از مسلمات معتبر است، دیگر به تحقیق نیازی ندارد و جزو ضروریات فقهی است. از این جنبه تسالم نسبت به اجماع که حجیتش را از احراز نظر معصوم می‌گیرد، فراتر از مرحله مدرکی و تعبدی می‌شود، چرا که حجیت و اعتبار آن برگرفته از اعتبار خود مذهب است.

با توجه به اینکه اکثر علما حتی بحث از وجوب ارشاد جاهل را نیاز ندانسته و فقط در مواردی به آن اشاره کرده‌اند نیز می‌توان چنین استنباط کرد که مسئله ارشاد جاهل، مورد تسالم فقهاست. با وجود این محقق عراقی در تعلیق‌هایش بر عروه، در مسئله تبدیل رأی مجتهد می‌گوید: بر ناقل واجب است که تبدیل رأی و حکم ثانوی را به مقلد اعلام کند و این از باب وجوب ارشاد جاهل بر احکام عملی است و چه بسا بر این امر ادعای اجماع شود (محقق عراقی، ۱۳۶۸: ۱۳).

۴. ادله عقلی

الف) قاعده لطف

یکی از اصول و قواعد مهم در کلام عدلیه، قاعده لطف است که پس از قاعده حسن و قبح عقلی، مهم‌ترین قاعده کلامی به حساب می‌آید. لطف در لغت به معنای مهربانی و اکرام و در اصطلاح متکلمان، از صفات الهی است و مقصود این بوده که خداوند، آنچه مایه گرایش مکلفان به طاعت و دوری گزیدن آنان از معصیت است را در حق آنان انجام داده و این امر مقتضای عدل و حکمت الهی محسوب می‌شود.

لطف به اعتبار فاعل بر سه قسم است:

الف) لطف فعل مستقیم و بی‌واسطه خداوند است، مانند تشریح تکالیف دینی و ارسال پیامبران.

ب) لطف فعل مباشری شخصی است که مورد لطف قرار گرفته است، مثل پیروی از دستورات دین.

ج) لطف فعل مکلفان دیگر است، مانند تبلیغ احکام الهی که فعل پیامبران لطف است

در حق مکلفان یا ارشاد جاهل و امر به معروف و نهی از منکر، فعل مکلفان است و هر کس آن را انجام دهد، لطف در حق مکلفان دیگر است.

در مورد اول فعل لطف بر خداوند واجب است و در مورد دوم بر خداوند واجب خواهد بود که فعل لطف را بر مکلف واجب کند و در مورد سوم نیز لازم است که آن را بر مکلفان دیگر واجب کند و البته در قسم سوم لازم است کسی که لطف بر او واجب شده است، خود نیز به گونه‌ای از آن بهره‌مند شود و در حق خود هم لطف باشد، تا ظلم بر او لازم نیاید (امام غزالی، ۱۴۲۴: ۷۸؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۱۸؛ علامه حلی، ۱۳۷۲: ۳۲۴).

لطف بر خدا واجب است و اینکه افراد به سمت انجام دادن واجبات و ترک محرمات سوق داده شوند، امری، خیر و مستحسن محسوب می‌شود. سوق دادن مکلفان به سمت خیرات و مبرات یعنی انجام دادن واجبات و ترک معاصی به وسیله شارع نیز لطف الهی است. پس جعل حکم و جوب به ارشاد جاهل توسط شارع، لطف از جانب اوست. بنابراین همان‌طور که تصرفات تکوینی شارع که لطف است، واجب محسوب می‌شود، جعل چنین حکمی نیز واجب است. به عبارت دیگر خداوند، در ارسال رسل و انزال کتب یک فعل تکوینی را انجام می‌دهد، همین‌طور تشریح هم بر شارع لطف حساب می‌شود و یکی از این الطاف الهی هم این است که ارشاد جاهل را واجب کند و اگر واجب نکند، گویا ترک لطف شده است؛ زیرا بسیاری از مردم در اثر جهل دچار معاصی و گناهان می‌شوند. بنابراین برای هدایت بشر و سوق دادن آنها به سمت انجام دادن تکالیف الهی، لطف الهی اقتضا می‌کند که شارع این تکلیف را واجب و علما را نسبت به ارشاد جاهل الزام کند.

ب) قاعده وجوب دفع ضرر محتمل

قاعده دفع ضرر محتمل از قواعد عقلی است که مضمون آن حکم عقل به دفع ضرر محتمل یا مظنون است. بنابراین اگر انسان درباره چیزی احتمال ضرر بدهد، از نظر عقل دفع آن ضرر محتمل واجب است (آخوند خراسانی، ۱۴۱۲: ۳۰۹). با توجه به اینکه وجوب دفع ضرر محتمل، حکمی عقلی است، تخصیص‌بردار نیست و در امور متعددی به آن استناد می‌شود. موضوع قاعده وجوب دفع ضرر، جایی است که احتمال ضرر باشد. یعنی در مواردی که به لحاظ دنیوی، احتمال ضرر و خطر یا به لحاظ اخروی، احتمال کیفر و

عقاب باشد، حکم عقل آن است که دفع آن ضرر واجب خواهد بود. به عبارت دیگر عقل انسان به طور مستقل و بدون استمداد از شرع، به دفع ضرر محتمل حکم می‌کند. لذا بسیاری از فقها و دانشمندان از این قاعده، به قاعده‌ای عقلی تعبیر کرده‌اند (نایینی، ۱۳۶۵، ج ۳: ۲۱۴؛ خوبی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۱۸۶). منظور از دفع در این قاعده، جلوگیری کردن از ایجاد ضرر محتمل بوده و از نظر اکثر فقها منظور از ضرر در این قاعده، ضرر اخروی یعنی همان عقوبت است (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۸، ج ۱۱: ۲۴۳). ولیکن برخی از علما مراد از ضرر را در این قاعده، ضرر محتمل دنیوی دانسته‌اند (حیدری، ۱۳۷۸: ۲۵۳). نکته شایان توجه در قاعده مذکور این است که منظور از ضرر محتملی که دفع آن واجب خواهد بود، ضرر بر چیست؟ از این حیث ضرر دستکم سه نوع است:

گاهی ضرر به خود شخص و گاهی ضرر بر دیگران و گاهی ضرر بر مذهب و دین است. قطعاً مصداق بارز این قاعده و قدر متیقن آن، دفع ضرر اخروی از خود است، ولیکن با توجه به اینکه عقل حکم مستقل دارد، در اینکه دفع ضرر قطعی از دیگران نیز واجب است، پس در مواردی که به جان یا نفوس محترمه ضرری وارد شود، عقل دفع آن را واجب می‌داند و حتی در مواردی که احتمال قوی وجود دارد که ضرر جانی یا مالی معتناهی به دیگری وارد شود، باز هم عقل مستقلاً به وجوب دفع حکم می‌کند. یا اینکه در فعل دیگری احتمال ضرر اخروی هست و فرد با انجام دادن یا ترک این فعل در مسیر ضلالت و گمراهی قرار می‌گیرد، در اینجا نیز عقل حکم می‌کند که جلوی این ضرر را باید گرفت. همچنین در مواردی که ضرر به دین وارد می‌شود و ارکان دین را متزلزل می‌کند، دفع چنین ضرری چه قطعی الوقوع و چه محتمل الوقوع، از نظر عقلی واجب است و در واقع می‌توان گفت دلیل بعثت انبیا و رسل الهی و جانشینان آنان و علما، بیان احکام شرعی و تبلیغ دین و هدایت و ارشاد مردم، برای دفع ضرر دنیوی و اخروی از دیگران است. محقق بحرانی در این رابطه می‌فرماید: جلوگیری از ضرر ظنی که به واسطه جهل از احکام الهی وارد می‌شود، به حکم عقل واجب است (قواعد المرام، بی تا: ۲۸). اموری در شریعت اسلامی وجود دارد که شخص مکلف از نظر اعتقادی یا اخلاقی یا عملی، به انجام دادن یا ترک آن ملزم است و چنانچه از او فوت شود، ضرر زیادی متوجه او خواهد شد. به طور

مثال در مباحث اعتقادی شاید شخص به دلیل داشتن اعتقاد غلط یا از روی جهل، عملی را مرتکب شود که از دین اسلام خارج و به دین دیگری متمایل شود، چنین ضرری به هیچ وجه تدارک شدنی نیست یا اگر در مباحث اخلاقی، شخص به دلیل جهل دچار روابط نامشروعی شود، ادامه چنین روابطی ضررهای معتنابهی را برای او و افراد دیگر در پی خواهد داشت. در احکام نیز شاید شخص به دلیل جهل نداند که لازم است اعمال خود را با فتوای مجتهدی که وظیفه اش تقلید از او بوده است، تطبیق دهد، در این موارد نیز شخص در بسیاری از موارد باید اعمال خود را اعاده کند. به طور کلی اگر شخص جاهل ارشاد نشود و علما و آگاهان، او را تعلیم ندهند، ضررهای دنیوی و اخروی بسیاری متوجه او، دیگران و دین خواهد شد. به همین دلیل، عقل به دفع ضرر از شخص جاهل حکم می‌کند و اینکه اگر عالمی به وظیفه ارشاد خود عمل نکند، عقلاً او را مذمت خواهند کرد.

۵. سیره عقلاییه

روش عقلایی عالم در زندگی این است که حاصل تحقیقات، مطالعات و دریافت‌های علمی خویش را به دیگران ابلاغ و اعلام می‌کنند و در این مسیر از روش‌های مختلف تألیف، تدریس و سخنرانی و غیره کمک می‌گیرند. تمام کتاب‌های علمی به‌جامانده از علمای بزرگ، تشکیل کلاس‌های درس در هر رشته و فن، ایجاد مدارس، حوزه‌ها و دانشگاه‌ها، همگی در راستای این سیره عقلایی هستند. اصولاً نظام زندگی بشر در هر دوره بر علم و آگاهی از علوم و فنون ادوار گذشته مبتنی بوده است. علمای بزرگ اسلام نیز در این طریقه با سایر عقلا هم‌مسلك بوده‌اند و در طول تاریخ به امر مهم ارشاد و راهنمایی دیگران در امور دینی همت گمارده‌اند و آثار علمی گرانبهای آنان شاهد روشنی بر این موضوع است. شارع مقدس نیز همین شیوه را مد نظر داشته که از زمان خلقت آدم (ع) با ارسال رسل و بعثت خاص نبی اکرم اسلام (ص) و تکمیل هدایت توسط ائمه معصوم (ع) به این مهم اقدام کرده است.

قلمرو قاعده ارشاد

به طور کلی جهل مکلف بر دو قسم است: جهل به حکم و جهل به موضوع. در این قسمت

قلمرو و وجوب قاعده ارشاد را در حیطة جهل به احکام و جهل به موضوعات بررسی خواهیم کرد.

الف) ارشاد در احکام

آنچه از ادله مطرح شده به دست می‌آید این است که ارشاد در صورت جهل به حکم لازم است، یعنی ابلاغ و اعلام حکم به فرد جاهل و وجوب دارد. فقها به وجوب تعلیم احکام کلی در مواضع متعددی تصریح کرده‌اند. شیخ انصاری در این زمینه می‌فرماید: «لکنه من حیث وجوب تبلیغ التکالیف لیستمر التکلیف الی آخر الابد بتبلیغ الشاهد الغائب، فالعالم فی الحقیقه مبلّغ عن الله لیتمّ الحجّه علی الجاهل و یتحقّق فیّه قابلیه الاطاعه والمعصیه؛ وجوب ارشاد جاهل در جهل به حکم می‌باشد و آن از جهت وجوب تبلیغ در تکالیف است، تا تکلیف برای شاهد و غایب استمرار داشته باشد. بنابراین عالم، مبلغی است از سوی خداوند تا حجت را بر جاهل تمام نماید تا در او قابلیت اطاعت و معصیت ایجاد گردد» (شیخ انصاری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۷). محقق عراقی نیز وجوب ارشاد جاهل را در احکام کلی مستفاد از ظاهر آیه سؤال و نفر و مانند آن دانسته و ادعای اجماع برای آن را نیز دارد (محقق عراقی، ج ۱۳، ۱۳۶۸). آیت‌الله خویی نیز معتقد است: «اما احکام الکلیه الالهیه فلا ریب فی وجوب اعلام الجاهل بها لوجوب تبلیغ الاحکام الشرعیه علی الناس جیلا بعد جیل الی یوم القیامه و قد دلّت علیه آیه نفر و الروایات الواردة فی بذل العلم و تعلیمه و تعلّمه؛ در احکام کلی الهی بدون شک اعلام جاهل واجب است، به‌خاطر وجوب تبلیغ احکام شرعی بر مردم، نسل بعد از نسل تا روز قیامت و این وجوب مستفاد از آیه نفر و روایات وارده در بذل علم و تعلیم و تعلم است» (خویی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۲۰۱). غروی تبریزی نیز می‌فرماید: ارشاد جاهل از باب وجوب بیان و تبلیغ احکام شرعی و حفظ احکام در جهت جلوگیری از نابود شدن آنها واجب است (غروی تبریزی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۳۷۹). علاوه بر آن فقها در بحث حرمت اخذ اجرت بر واجبات نیز به وجوب ارشاد جاهل در احکام اشاره کرده‌اند. از آن جمله شهید اول در کتاب دروس فرموده است که اخذ اجرت بر تعلیم واجب (عینی و کفایی) در مورد تعلیم قرآن و تفقه و ارشاد به معارف الهی حرام است (شهید اول، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۷۲) و شهید ثانی نیز در بحث مکاسب محرمه،

اجرت بر تعلیم تکالیف واجب، مثل تعلیم مکلفان را حرام دانسته است (شهید ثانی، ۱۳۹۴، ج ۳: ۲۱۸). امام خمینی نیز می‌فرماید: اموری مثل تعلیم احکام و مسائل حلال و حرام که بر انسان واجب است، اخذ اجرت بر آنها حرام است (خمینی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۴۹۹). آیت‌الله مصطفوی نیز می‌فرماید: قدر متیقن از ادله ارشاد جاهل، ارشاد احکام کلی الهی است (همان).

ب) ارشاد در موضوعات

در زمینه وجوب ارشاد در موضوعات و مصادیق، بین علما اختلاف وجود دارد. برخی از علما، قائل به وجوب ارشاد در موضوعات هستند. از جمله این علما، علامه حلی است که در کتاب «اجوبه المسائل المهمّات» وقتی از او پرسیده شده که شخصی شاهد آن است که دیگری در وضو یا غسل خود اخلالی وارد می‌کند یا با آب نجس وضو یا غسل کرده یا در لباس نجس نماز می‌خواند، آیا بر او واجب است که آن شخص را بر این مسئله آگاه کند؟ جواب می‌دهد که اعلام واجب است از باب امر به معروف (علامه حلی، بی‌تا: ۴۸). صاحب معالم نیز قول به وجوب ارشاد در موضوعات را به برخی از اصحاب نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «برخی اصحاب ما می‌فرمایند که اگر دو عادل در لباس یا آب دیگری نجاستی ببینند، ممکن است که اعلام بر آنها واجب باشد، چرا که تجنب از نجاست واجب است و این حکم آنها متوقف بر اخباری است که در این رابطه وارد شده و ممکن است که واجب نباشد، چرا که تجنب از نجاست، در صورت علم به آن واجب است و تکلیف غافل محال است» و سپس می‌فرماید: «شکی نیست که دلالت اخبار بر این مطلب اولی است» (جمال‌الدین حلی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۵۷۹). در حدائق نیز به برخی از علما نسبت داده شده که اعلام به امام در خصوص نجاست لباسش واجب است (شیخ بحرانی، ۱۳۶۹، ج ۵: ۲۶۱). در زمینه استدلال این علما می‌توان گفت که اصل عدم وجوب اعلام در موضوعات است و ادله امر به معروف و نهی از منکر، مختص موردی است که صدور فعل منکر از فاعل به صورت عمدی باشد و بنابراین در مورد جاهل مطرح نمی‌شود، چرا که اگر فاعل جهل به واقع داشته باشد، با توجه به اینکه خطاب شامل جاهل و ناسی نمی‌شود، پس عمل نسبت به او منکر نیست (شیخ بحرانی، همان). از جنبه دیگر، روایاتی نیز وجود دارد که مستفاد از

آنها عدم وجوب اعلام در موضوعات است و برای همین است که علامه در «نهایة الاحکام» فرموده است که واجب نیست به نمازگزار، نجاست لباسش اعلام شود (علامه حلی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۳۸۹). قول به عدم وجوب ارشاد در موضوعات، قول برگزیده اکثریت علماست (شیخ بحرانی، همان؛ سید کاظم یزدی، ۱۴۰۹: ۹۳؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۰۴، ج ۱: ۵۲۳؛ غروی تبریزی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۳۳) به دلیل نبود دلیل بر وجوب اعلام در موضوعات. به عبارت دیگر، جهل به موضوع از اموری نیست که ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر شامل آن شود. چرا که به دلیل جهل، فعل جاهل منکر محسوب نمی‌شود و از طرف دیگر، ادله وجوب تعلیم احکام شرعی نیز آن را دربر نمی‌گیرد، چرا که شخص عالم به حکم است و جهل به موضوع دارد. علاوه بر آن ادله‌ای نیز وجود دارد که بر عدم وجوب اعلام دلالت می‌کند. از جمله این روایات، روایت محمدبن مسلم از امام صادق یا امام باقر(ع) است که از معصوم درباره مردی می‌پرسد که در لباس دیگری نجاستی می‌بیند، در حالی که او نماز می‌خواند، امام(ع) می‌فرماید: «به او نگوید تا منصرف شود» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۴۸۷) و روایت عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) در مورد کسی که غسل کرده است و دیگری به او می‌گوید که مقداری از نجاست در پشت او باقی مانده و آب غسل به آنجا اصابت نکرده است و امام(ع) فرمود: «اگر سکوت می‌کرد چه می‌شد؟» (حر عاملی، همان) و روایت عبدالله بن بکیر از امام صادق(ع) در مورد مردی که لباسی را از مردی عاریه کرد که در آن نجاستی بود و امام(ع) فرمود: «نیازی به اعلام نیست» (حر عاملی، همان: ۴۸۸).

از این احادیث چنین مستفاد است که در موضوعات، نباید به بهانه واقعیت، دیگران را به زحمت انداخت. برخی از علما اعلام را زمانی که موجب القای جاهل در عسر و حرج شود یا اذیت او را به همراه داشته باشد، حرام اعلام کرده‌اند (غروی تبریزی، ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۳۳؛ ابوالقاسم خویی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۲۰). البته برخی از فقها از حکم عدم وجوب ارشاد در موضوعات، امور مهمی را که شارع نسبت به آنها اهتمام جدی دارد، استثنا کرده‌اند و به وجوب این موضوعات حکم داده‌اند. اموری مانند دماء و نفوس و عرض و آبروی مؤمنان (که شارع هرگز به تعدی بر آنها راضی نیست) مثل کسی که اشتهاهاً دیگری را مهدورالدم

می‌داند و قصد کشتن او را دارد که قطعاً ارشاد و اعلام به او واجب است (شیخ انصاری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۷؛ ابوالقاسم خویی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۲۰؛ مصطفوی، ۱۳۹۰، ج ۴۸). البته در این مورد باید گفت که عقل در این امور حکم مستقل به وجوب دفع ضرر دارد. یعنی عقل حکم می‌کند که در این امور باید جلوی ضرر را گرفت و بر اساس قاعده ملازمه حکم عقل با شرع، شارع نیز نسبت به این موضوعات اهتمام جدی دارد و ارشاد در آنها را برای دفع ضرر محتمل واجب می‌داند.

نسبت قاعده ارشاد با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی»

در کتاب‌های فقهی، به‌طور مفصل در زمینه عیب و نجاست مبیع و وجوب اعلام عیب و نجاست به مشتری بحث و روایاتی در این موضوع مطرح شده است که علما از آنها قاعده فقهی «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» را اصطیاد کرده‌اند. معنای قاعده این است که هرگاه شخصی مورد مشکل داری (نجس یا معیوب) را به دیگری بدهد، واجب است مشکل آن را بیان و اعلام کند (مصطفوی، ۱۳۹۰: ۳۲۰) برای اثبات این قاعده به روایات و برخی قواعد استناد شده است. از جمله این روایات:

از امام صادق (ع) نقل است که در مورد روغن زیتون متنجس فرمود: «آن را بفروش و به مشتری بیان نما تا آن را در روشنایی چراغ به‌کار ببرد» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۲: ۶۶). این روایت و روایات مشابه (حر عاملی، همان، ج ۲۴: ۱۹۴) بر وجوب اعلام روغن نجس شده به مشتری دلالت دارد.

شیخ انصاری در این رابطه فرموده است: «فایده اعلام، منحصر ساختن انتفاع در استصباح است. بنابراین در آنچه شخص به دیگری عطا می‌کند، آگاهسازی شخص جاهل واجب است. البته در مواردی که انتفاع غالب آن حرام باشد، به‌گونه‌ای که اگر اعلام صورت نگیرد، عادتاً وقوع در حرام (اکل نجاست) معلوم است. پس گویا امام (ع) فرموده اعلام کن تا به‌واسطه ترک اعلام از سوی تو، شخص در حرام واقعی، واقع نشود» (شیخ انصاری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۷۳). مرحوم آیت‌الله خویی نیز برای اثبات قاعده به «حرمت تغیر الجاهل» استناد می‌کند و می‌گوید: «از آنجا که معامله و فروش روغن متنجس،

به‌طور مسلم موجب ارتکاب و افتادن او در حرام واقعی می‌شود و در شرع مقدس حکم به حرمت آن داده شده است، لذا از فحوی کلام شارع، حرمت قرار دادن دیگری در فعل حرام استنباط می‌شود. و بر درستی این قضیه روایات زیادی نیز آمده که دال بر حرمت تغیر جاهل است. از جمله روایات دال بر حرمت فتوا دادن بدون علم» (خویی، ۱۴۰۲، ج ۱: ۱۱۶). شیخ انصاری نیز در مورد این روایات می‌فرماید: اینکه در روایت آمده وزر و وبال کسانی که به فتوای بدون علم فقیهی عمل می‌کنند، بر عهده فقیه است، از جهت تسبیب و تغیری بوده که وی کرده است و سبب وقوع در حرام شده است (مکاسب، همان). شیخ انصاری همچنین اعتقاد دارد که نجاست، عیب مخفی بوده و بنابراین اظهار آن به مشتری واجب است و حتی اگر نجاست را عیب ندانیم، با کتمان آن، غش در معامله حاصل می‌شود و در صورت غش، اعلام نیز واجب است و البته کتمان عیب خفی، غش به حساب می‌آید (مکاسب، همان: ۲۶۲). از نظر مرحوم خویی، اعلام نکردن عیب ظاهری نیز مصداق غش است. مانند زمانی که فروشنده اعتماد مشتری را جلب کند و به او عیب مبیع را اعلام نکند که در این صورت عدم اعلام بایع، غش محسوب می‌شود (خویی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۸). قاعده وجوب «اعلام الجاهل فی مایعطی» در ابواب دیگر فقه نیز (نظیر صلح و عاریه) جریان دارد. در باب صلح اگر یکی از طرفین، عالم به وجود حق و طرف دیگر جاهل به کیفیت و کمیت آن حق باشد، در صورتی که جاهل، مال اضافی از ارزش مال الصلح به عالم پرداخت کند، این مال، مصداق اکل مال به باطل است. صاحب مفاتیح الشرایع در این زمینه می‌فرماید: «در این موارد بر عالم واجب است موضوع را به جاهل اعلام کند» (فیض کاشانی، ۱۴۰۱، ج ۳: ۱۲۲). در باب عاریه نیز فقها نظرهای مختلفی را در زمینه وجوب اعلام یا عدم آن بیان کردند. صاحب مرشد المعترَب می‌گوید: «اگر مال عاریه‌ای خوردنی و نوشیدنی باشد، اطلاع به نجاست آنها واجب است. اما اگر چیزی مثل لباس باشد، اگر آن لباس یا کالا از اموری باشد که طهارت شرط استفاده از آن است، اعلام به نجاست آن واجب است، در غیراین صورت واجب نیست» (طباطبایی حکیم، ۱۴۲۲: ۱۵۸). صاحب کتاب «المعالم الزلفی» نیز وجوب اعلام نجاست را از باب احتیاط می‌داند و می‌گوید: در صورت وجود شک، مالک بر اساس

اصل استصحاب عمل خواهد کرد، ولیکن احتیاط واجب آن است که مستعیر، نجاست را اعلام کند، چرا که ارشاد جاهل لازم و ضروری است (نجفی عراقی، ۱۳۸۰: ۴۸۶). سید ابوالقاسم خوئی نیز اعلام نجاست در عاریه و سایر عقودی که از منافع آنها استفاده می‌شود را از جنبه حرمت تسبیب الی الحرام واجب می‌داند و معتقد است آنها با سکوتشان سبب خوردن یا نوشیدن مال نجس می‌شوند و اعلام نکردن آنها از این جنبه حرام است (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۳: ۳۱۴). از بررسی ادله قاعده «وجوب اعلام الجاهل» چنین مستفاد است که این قاعده مختص مواردی است که شخص عالمی سبب می‌شود تا جاهلی در حرام واقع شود که در این موارد، اعلام به جاهل واجب خواهد بود. در حالی که وجوب در قاعده ارشاد، اعم از این مورد یا مواردی است که عالم سبب القای جاهل در حرام نشده است و فقط از باب عالم بودن، وظیفه وجوبی ارشاد و اعلام به جاهل را دارد. بنابراین واضح خواهد بود که نسبت قاعده ارشاد جاهل با این قاعده، عموم و خصوص مطلق و وجوب اعلام الجاهل اخص از قاعده ارشاد جاهل است.

نسبت قاعده ارشاد جاهل با امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از بزرگ‌ترین واجبات اسلام و عامل مهمی برای ایجاد سلامتی و صلاح جامعه محسوب می‌شود. مراد فقها از امر به معروف و نهی از منکر، مطلق برانگیختن کسی بر انجام دادن یا ترک چیزی است (خواه به گفتار یا کردار). مراد از معروف و منکر هر کار پسندیده و ناپسند، از نظر عقل و شرع خواهد بود. امر به معروف و نهی از منکر، دو امر واجب هستند و طبق اجماع علما، وجوب آن کفایی است (محقق حلی، ۱۹۶۱، ج ۱: ۳۴۱). صاحب جواهر می‌گوید: «هر دو قسم امر به معروف و نهی از منکر نزد مسلمین واجبند، به دلیل کتاب و سنت. بلکه شیخ و فاضل و شهیدین قائل شده‌اند به اینکه این وجوب از مستقلات عقلی است و نیازی به حدود شرع نیز ندارد» (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱: ۳۵۸). امام خمینی (ره) نیز می‌فرماید: «واجب بودن این دو فریضه از ضروریات دین بوده و منکر این وجوب، با توجه به لزوم آن و التزام بدان کافر است» (امام خمینی، ۱۴۰۳، ج ۱: ۴۴۳). همچنین امر به معروف و نهی از منکر، تنها به گروه خاصی از

مردم اختصاص ندارد، بلکه با جمع شرایط بر عالم و غیرعالم واجب است (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۳۵۲).

در عبارات فقها مکرراً اصطلاح ارشاد جاهل در کنار امر به معروف و نهی از منکر به کار رفته است. با جمع بندی احکام و مستندات و قلمرو قاعده ارشاد جاهل، به نظر می‌رسد نقاط اشتراک این قاعده با امر به معروف و نهی از منکر: اولاً در حکم تکلیفی این دو فریضه است، چرا که به تصریح بسیاری از علما و مستفاد از ادله آنها، حکم تکلیفی هر دو، وجوب کفایی است؛ ثانیاً هر دو فریضه در برخی شرایط اجرایی مثل عالم بودن به موضوع تکلیف، یعنی علم و آگاهی از موضوع جهل، معروف و منکر و همچنین احتمال تأثیر در مخاطب و نبود مفسده مشترک است. اما وجود تمایزات اساسی در این دو فریضه سبب می‌شود که به این نتیجه برسیم که نسبت قاعده ارشاد جاهل با امر به معروف تباین است؛ چرا که:

اولاً: موضوع قاعده ارشاد جاهل، جهل به حکم یا موضوع است؛ در حالی که موضوع امر به معروف و نهی از منکر، رفتار خلاف شرع از روی عمد و در جهت معصیت دانسته می‌شود (خویی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۱۱۸؛ مصطفوی، ۱۳۹۰: ۴۷). برخی فقهای معاصر وجوب امر به معروف و نهی از منکر را مشروط به آن می‌دانند که واجب بودن معروف و حرام بودن منکر، در حق فاعل منجز و ثابت باشد و در ترک واجب و فعل حرام عذری نداشته باشند و معتقدند که اگر فاعل معتقد به مباح بودن فعل حرام یا مجاز بودن ترک واجب باشد، در این صورت امر به معروف و نهی از منکر ساقط می‌شود و همین‌طور در مواردی که فاعل حرام یا تارک واجب، عذر داشته باشد که در این صورت از راه تنبه غافل یا ارشاد جاهل، تنبیه و ارشاد لازم می‌شود (امام خمینی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۷۶۵).

ثانیاً: ارشاد جاهل به احکام شرعی واجب است. اما در وجوب ارشاد جاهل به موضوع اختلاف هست و اکثر فقها ارشاد به موضوع را واجب ندانسته‌اند. در حالی که در وجوب امر به معروف و نهی از منکر تفاوتی در این مورد وجود ندارد و موضوع این فریضه در خصوص مواردی است که مکلف به حکم و موضوع فعل خود علم دارد.

ثالثاً: باتوجه به معنای «امر» که اکثراً آن را به معنای طلب امر عالی نسبت به مأمور دانی

معنا کرده‌اند، این امر شاخص مهمی برای تمییز مفهوم امر به معروف و نهی از منکر از مفاهیمی مانند ارشاد جاهل است. چرا که امر به معروف و نهی از منکر باید به نحو آمرانه باشد، در حالی که این شاخص در اموری مثل دعوت به خیر، ارشاد، تبلیغ و نصیحت وجود ندارد.

رباعاً: طبیعت امر به معروف و نهی از منکر طوری است که باید پس از انجام دادن مراحل تعلیم، اعلام، دعوت و ارشاد انجام پذیرد و قبل از اقدام به این مراحل توسل به این فریضه نادرست است (عمید زنجانی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۳۸). بنابراین از نظر رتبه، رتبه ارشاد جاهل بر امر به معروف و نهی از منکر مقدم است.

خامساً: از نظر علما امر به معروف و نهی از منکر مختص به گروه خاصی از مردم نیست (خویی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۳۵۲) ولیکن همان‌طور که از آیات قرآن و احادیث شریفه، تأکد و وجوب این دو فریضه معلوم می‌شود، قطعاً تعطیلی در آن جایز نیست و هر کس باید در انجام دادن آن بکوشد و اقدام کند (محقق حلی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۲۸) ولیکن با توجه به ماهیت امر به معروف و نهی از منکر (که با لزوم و الزام همراه است) و به استناد ادله آن، این وظیفه مهم در جامعه اسلامی، باید بر دوش گروه ویژه‌ای باشد که مورد تأیید نظامند و بر رفتارهای اجتماعی مردم نظارت داشته باشند، چرا که اصلاح جامعه و جلوگیری از فساد، بدون قدرت منسجم و مسئول مشخص امکان ندارد. بر مبنای ادله شرعی، تشکیل حکومت اسلامی برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر لازم است (منتظری، ۱۹۸۱: ۲۲۷) و هرچند فقها کمتر از تفکیک این وظیفه به وسیله دولت یا ملت سخن گفته‌اند، بیشتر فقها، موضوع عینی یا کفایی بودن آن را متذکر شده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۴: ۳۶۰) و به نظر می‌رسد همین امر تا حدی مبنای جایگاه عام و خاص بودن این وظیفه را نشان می‌دهد، اما در زمینه واگذار کردن مرحله اجرایی حدود امر به معروف و نهی از منکر به امام و حکومت، ادعای اجماع شده است (همان: ۳۸۶). بنابراین اجرای امر به معروف و نهی از منکر جز از سوی نهاد دولت (که هم امکان تبلیغ دارد و هم تأثیر و هم قدرت اجرایی و هم قدرت قانونگذاری) بر نمی‌آید. در حالی که این خصوصیت در ارشاد جاهل وجود ندارد و اصولاً امر و جوبی ارشاد جاهل مختص

علما و آگاهان بر علوم دینی در موارد جهل مخاطب در هر زمان و مکان تعلق می‌گیرد. از جمع‌بندی این مطالب به این نتیجه می‌رسیم که نسبت قاعده ارشاد با امر به معروف تباین است، با وجود این، هر دو فریضه از عوامل مهم در تعلیم و تربیت و اصلاح جامعه به‌شمار می‌روند.

نتیجه‌گیری

از جمع‌بندی ادله قاعده ارشاد چنین مستفاد می‌شود که بر عالم واجب است که جاهل را در یادگیری مسائل دینی راهنمایی کند و منظور از ارشاد، تعلیم در احکام و اعلام در موضوعات بوده و به‌طور کلی به‌معنای آموزش دادن و مطلع کردن است. اما درباره اینکه ارشاد جاهل واجب عینی است یا کفایی، هر چند اصل در واجبات، وجوب عینی است، ارشاد جاهل به قرینه «فلولانفر من کل فرقه طائفه منهم» و «لتکن امه منکم» واجب کفایی خواهد بود و در زمینه اینکه آیا ارشاد جاهل متوقف بر سؤال است یا خیر یا به‌عبارت دیگر ارشاد ابتدایی واجب است یا استرشادی، باید گفت هرچند با توجه به امر در آیه سؤال «فستلوا اهل الذکر» ظاهراً ارشاد عالم در زمان سؤال جاهل واجب است؛ باید گفت ارشاد ابتدایی نیز به استناد ادله دیگر در صورتی که احکام ضروری مردم باشد، واجب دانسته می‌شود. همان‌طور که برخی از علما تصریح کرده‌اند به اینکه ظاهر دو آیه سؤال و نفر و امثال آن، بر وجوب ارشاد جاهل در احکام کلی دلالت دارد.

ادله و مستندات وجوب ارشاد جاهل، آیاتی نظیر آیه نفر (که دال بر وجوب انذار و ارشاد مردم ناآگاه است) و آیه سؤال (که بر وجوب راهنمایی جاهل توسط اهل ذکر دلالت دارد) و آیه کتمان (که بر حرمت کتمان و در نتیجه وجوب اظهار علم دلالت می‌کند) و آیه تبلیغ است که بر وجوب ابلاغ و تبلیغ احکام دین از ناحیه علما دلالت دارد که از مصادیق ارشاد است و همچنین آیه تبیین که دلالت واضح بر وجوب تبیین احکام شرعی برای مکلفان دارد و آیه دعوت که دال بر وجوب دعوت مردم به سوی خیر و سعادت است و روایات بسیاری که دال بر حرمت کتمان علم و وجوب بذل علم و تعلیم افراد هستند و در زمان ظهور بدعت، اظهار علم را واجب می‌دانند. اینها همگی

دلالت دارند بر اینکه تفقه در دین و تعلیم اصول و فروع دین به جاهلان واجب کفایی است و تعلیم امور مکروه و مستحب واجب نیست. چرا که مفهوم انذار در آیه نذر به معنای ابلاغ مع التخویف است و همچنین لعن خداوند و لاعنین درباره کتمان مربوط به احکام الزامی است و در عدم اعلام و تعلیم احکام ترخیصی، لعن متصور نیست و انذار نیز وجود ندارد. همچنین بر اساس قاعده عقلی لطف، همان‌طور که ارسال رسل و انزال کتب، لطف از جانب خداوند است، یکی از الطاف الهی هم این بوده که ارشاد جاهل را واجب کند که اگر واجب نکند، ترک لطف می‌شود و بسیاری از مردم در اثر جهل، دچار معاصی و گناهان می‌شوند. بنابراین هدایت بشر و سوق دادن آنان به سمت انجام دادن تکالیف واجب است و لطف الهی اقتضا می‌کند که شارع این تکلیف را واجب و علما را نسبت به ارشاد جاهل الزام کند. در قاعده عقلی وجوب دفع ضرر محتمل نیز هرچند قدر متیقن از دفع ضرر، دفع ضرر اخروی علی النفس است، چون قواعد عقلی تخصیص بردار نیستند و عقل در این رابطه حکم قطعی دارد که دفع ضررهای قطعی و معتابه احتمالی از دیگران و دین نیز واجب خواهد بود، می‌توان گفت که دفع ضررهای قطعی و مظنونی که به واسطه جهل به احکام وارد می‌شود، به حکم عقل واجب است. با بررسی قلمرو وجوب ارشاد جاهل که اعتقادات و احکام الزامی و موضوعات مورد اهتمام شرع را دربر می‌گیرد، به این نتیجه می‌رسیم که ارشاد جاهل یک قاعده عام فقهی است که در ابواب مختلف فقهی کاربرد دارد.

نسبت این قاعده با قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» عموم و خصوص مطلق است. چرا که قلمرو قاعده ارشاد جاهل، وجوب ارشاد در احکام و موضوعات مهمی بوده که شارع نسبت به آنها اهتمام ویژه‌ای داشته است و به هیچ‌وجه به ترک آنها راضی نیست و قطعاً «ما یعطی» نیز در قاعده «وجوب اعلام الجاهل فیما یعطی» جزو موضوعاتی است که شارع نسبت به اعلام آن به جاهل، به شکل خاص توجه داشته و اعلام آن را واجب دانسته است. نسبت قاعده ارشاد جاهل با امر به معروف و نهی از منکر، به دلیل تفاوت در موضوع تباین است؛ چرا که موضوع قاعده ارشاد، جهل مکلف به احکام یا موضوعات بوده و شارع مقدس با ملاحظه حالت جهل، ارشاد جاهل را بر عالم واجب کرده است. ولیکن در

موضوع امر به معروف و نهی از منکر، مکلف عالم عامدی است که عصیان ورزیده و به مخالفت با احکام شرعیه مبادرت کرده و شارع مقدس با ملاحظهٔ حالت علم و عمد او در عصیان، امر به معروف و نهی از منکر را نسبت به او بر عهدهٔ عالم نهاده است.

منابع

- قرآن کریم

۱. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۱ ق). *التحریر والتنویر*، ج ۱۱، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
۲. ابن منظور، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ ق). *العین*، ج ۵، ۸، ۱۱، ۱۲ و ۱۳، قم: مؤسسة دارالهجرة.
۳. انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۳۷۴). *فرائد الاصول*، ج ۱، قم: نشر مجمع الفکر الاسلامی.
۴. _____ (۱۳۷۸). *المکاسب*، ج ۱، قم: نشر مجمع الفکر الاسلامی.
۵. بجنوردی، محمد بن حسن (۱۳۸۹). *قواعد فقهیه*، ج ۱، تهران: نشر مؤسسة عروج.
۶. بروجردی، محمد تقی (۱۴۰۵ ق). *نهایة الافکار*، ج ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
۷. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۳۶۹). *حدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة*، ج ۵، تهران: دفتر انتشارات اسلامی.
۸. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۲۳ ق). *الدرر النجفیه من الملتقطات*، بیروت، نشر دارالمصطفی لاحیاء التراث.
۹. بحرانی، ابن میثم (۱۴۰۶ ق). *قواعد المرام فی علم الکلام*، محقق: حسینی اشکوری، قم: نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۰. جبعی عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۲ ق). *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة*، ج ۳، قم: مؤسسة نشر اسلامی.
۱۱. جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۳۹۴). *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، ج ۲ و ۳، تهران: مکتبه الاسلامیة.
۱۲. جمال الدین بن شهید ثانی، حسن بن شیخ (۱۳۶۲). *معالم الدین و ملاذ المجتهدین*، ج ۲، تهران: مؤسسة مطالعات اسلامی.

۱۳. جرجس، محمدبن عبدالرحمن (بی‌تا). *معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه*، ج ۱، بیروت: نشر الشركة العالمية الكتاب.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن عباد (۱۹۸۷). *تاج اللغة و صحاح العربیة*، ج ۲، ۴ و ۵، قاهره: دارالاحیاء الكتب العربیة.
۱۵. _____ (۱۴۱۴ ق). *المحیط فی اللغة*، بیروت: ناشر عالم الكتب.
۱۶. حجتی بروجردی، بهاء‌الدین (بی‌تا). *الحاشیة علی کفایة الاصول*، ج ۲، قم: نشر انصاریان.
۱۷. حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ ق). *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۳، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۴ و ۲۷، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۱۸. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (بی‌تا). *تذکرة الفقہا*، تهران: مکتبۃ المرتضویة.
۱۹. _____ (بی‌تا). *اجوبۃ المسائل المهنائیة*، قم: مؤسسۃ تحقیقات و نشر معارف آل‌البت.
۲۰. _____ (بی‌تا). *نهایة الاحکام فی معرفۃ الاحکام*، ج ۱، قم: نشر مؤسسۃ اسماعیلیان.
۲۱. حلی (محقق)، نجم‌الدین جعفر (۱۴۰۸ ق). *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، قم: مؤسسۃ اسماعیلیان.
۲۲. حیدری (علامه)، علینقی (۱۳۷۸). *اصول الاستنباط*، مترجم: عباس زراعت، تهران: نشر فیض.
۲۳. حویزی عبد، علی بن جمعه (۱۳۸۳). *تفسیر نورالتقلین*، ج ۵، قم: نشر دارالتفسیر.
۲۴. خراسانی (آخوند)، محمد کاظم بن حسین (۱۴۲۳ ق). *کفایة الاصول*، ج ۳، قم: مؤسسۃ تحقیقات و نشر معارف آل‌البت (ع).
۲۵. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۰۲ ق). *مصباح الفقاهة*، ج ۱، قم: انتشارات وجدنی.
۲۶. _____ (۱۹۷۱). *مبانی تکملة المنهاج*، نجف: نشر مطبعة الآداب.

۲۷. _____ (۱۴۱۷ ق). مصباح الاصول، ج ۲ و ۳، تقریر محمد واعظ الحسینی، قم: مکتبه الداوری.
۲۸. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۴۰۲ ق). المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر.
۲۹. روحانی، محمدصادق (۱۴۱۲ ق). زیلة الاصول، ج ۳، قم: نشر مدرسه الامام الصادق.
۳۰. زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ ق). تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۴، ۵ و ۷، بیروت: دارالمکتبه الحیاء.
۳۱. زمخشری، محمود بن محمد (۱۳۹۱). تفسیر کشف، ج ۲ و ۸، مترجم مسعود انصاری، تهران: انتشارات ققنوس.
۳۲. سغناقی، حسین بن علی (۱۴۲۳ ق). دراسة تحقیق کتاب الوافی فی الاصول الفقه، ج ۴، قاهره: نشر دارالقاهره.
۳۳. صدر، محمدباقر (۱۴۰۶ ق). دروس فی علم الاصول، ج ۱، قم: مؤسسه دائرةالمعارف الفقه الاسلامیه.
۳۴. طباطبایی (علامه)، محمدحسین (۱۴۰۴ ق). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ۵ و ۱۴، مترجم محمد باقر موسوی، قم: نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۳۵. طباطبایی حکیم، محمد سعید (بی تا). مرشد المغترب (توجیهاً و فتاوی)، ج ۱، نجف: نشر دفتر آیت الله مرتضوی لنگرودی.
۳۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۴۷). تفسیر الجوامع الجامع، ج ۱، ۲ و ۵، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۳۷. _____ (۱۴۰۸ ق). مجمع البیان فی التفسیر القرآن، بیروت: نشر دارالمعرفة للطباعة والنشر.
۳۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۵). الاقتصاد الهادی الی الطریق الرشاد، ج ۲، تهران: انتشارات کتابخانه.

۳۹. طیب، سید عبدالحسین (۱۳۹۳ ق). *تفسیر اطیب البیان*، ج ۶، تهران: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور.
۴۰. عراقی (محقق)، ضیاءالدين (۱۳۶۸). *تعلیقیه استدلالیه علی العروة الوثقی*، قم: نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۴۱. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ ق). *فقه سیاسی*، ج ۱، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۴۲. غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۵۲). *احیاء علوم الدین*، مصر: مطبعه العثمانیه المصریه.
۴۳. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۸۸). *ایضاح الکفایه*، ج ۴، قم: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار.
۴۴. فتح‌الله، احمد (۱۴۱۵ ق). *معجم الفاظ الفقه الجعفری*، ج ۱، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف آل‌البيت(ع).
۴۵. فیاض، محمد اسحاق (بی‌تا). *محاضرات فی الاصول الفقه*، ج ۱، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویبی.
۴۶. فیض کاشانی، محمدحسن (۱۴۰۱ ق). *مفاتیح الشرایع*، ج ۳، قم: مجمع الذخائر الاسلامیه.
۴۷. قاسمی، انعام الحق (۱۳۸۸). *قاموس فقهی*، تربت جام: نشر آوای اسلام.
۴۸. قرشی، علی اکبر (۱۳۶۴). *قاموس قرآن*، ج ۱ و ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۹. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۱ ق). *اصول الکافی*، ج ۱، ۲ و ۵، بیروت: دارصعب و دارالتعارف.
۵۰. مجلسی (علامه)، محمد باقر (۱۴۰۳ ق). *بحار الانوار*، ج ۲، ۲۲ و ۴۸، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۵۱. مصطفوی، سید کاظم (۱۳۹۰). *مائة القاعدة الفقهیه*، ترجمه عزیزالله فهیمی، تهران: نشر میزان.
۵۲. مظفر، محمدرضا (۱۴۰۲ ق). *اصول الفقه*، ج ۱، ۲، ۳ و ۴، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۵۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۰). قواعد الفقهیه، ج ۱ و ۲، قم: نشر مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۵۴. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۲). تفسیر نمونه، تهران: نشر دارالکتب الاسلامی.
۵۵. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۴ ق). انوار الاصول، قم: نشر مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۵۶. منتظری، حسینعلی (۱۴۱۹ ق). دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۲، قم: نشر تفکر.
۵۷. موسوی الخمینى، سید روح الله (۱۴۰۳ ق). تحریر الوسیله، ج ۱ و ۲، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۵۸. نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ق). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲۱، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
۵۹. نجفی عراقی، عبدالنبی (۱۳۸۰). معالم الزلفی فی شرح العروة الوثقی، قم: نشر المطبعة العلمیة.
۶۰. نراقی، ملا احمد (۱۳۷۱). معراج السعادة، ج ۱ و ۲، قم: انتشارات هجرت.
۶۱. یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۴۱۰ ق). التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۲ و ۳، با تقریر علی غروی تبریزی، تهران: نشر لطفی.